

در خرید

وقتی خرید میریم، چی کار کنیم؟ چی کار نکنیم؟

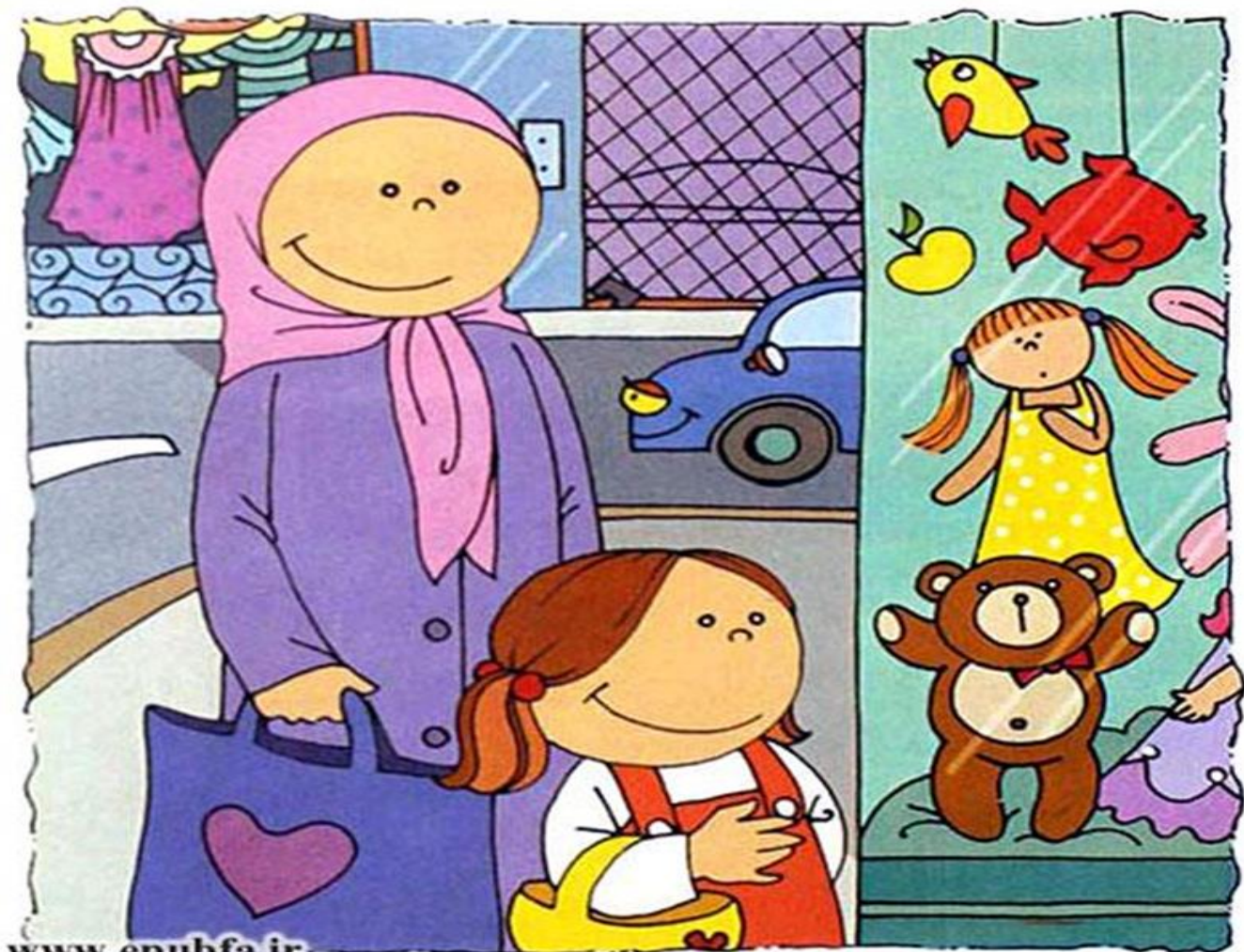
آموزش مهارت‌های اجتماعی و زندگی به کودکان و نونهالان

نویسنده: اعظم تبرایی

تصویرگران: علی خوش جام - یاسمن اکبری

به نام خدای مهربان

اسم این دختر، سارا است. سارا دختر خیلی خوبی است. او هر وقت که همراه با مادرش به خرید می‌رود، پشت شیشه بعضی از مغازه‌ها، اسباب‌بازی‌های قشنگی می‌بیند. سارا خیلی دلش می‌خواهد که همه آن اسباب‌بازی‌ها را داشته باشد؛ اما او هیچ‌وقت به مادرش نق نمی‌زند تا برایش اسباب‌بازی بخرد.



سارا می‌داند که اگر لازم باشد، مادر برایش اسباب‌بازی می‌خرد. سارا می‌داند که وقتی مشغول تماشای اسباب‌بازی‌هاست، باید حواسش جمع باشد تا از مادرش دور و گم نشود.

هر وقت مادر برای خریدن چیزی داخل مغازه‌ای می‌رود، سارا هم مشغول تماشای خوراکی‌های خوشمزه می‌شود؛ اما هیچ‌وقت با گریه کردن و نق زدن، از مادرش نمی‌خواهد که برایش از آن‌ها بخرد. اگر مادرش از او بپرسد: «سارا جان، چیزی می‌خواهی؟» او خیلی آرام به مادرش می‌گوید: «لطفاً از آن خوراکی برایم بخرید.»



اگر مادر برای سارا خوراکی نخرد، سارا اصلاً ناراحت نمی‌شود. چون می‌داند که مادر به فکر سلامتی او است.

گاهی سارا و مادر مجبور می‌شوند برای خرید، مدت زیادی راه بروند. پیاده‌روی زیاد، سارا را خسته می‌کند؛ اما او هیچ‌وقت نق نمی‌زند و نمی‌گوید: «خسته شدم... برگردیم خانه...» او خیلی مؤدبانه از مادرش خواهش می‌کند که چند لحظه روی پله یک خانه و یا روی نیمکت یک پارک در همان نزدیکی بنشینند تا خستگی شان در برود. سارا می‌داند که اگر نق بزند و یا گریه کند، مادر مهربانش ناراحت می‌شود و دیگر او را با خودش به خرید نمی‌آورد.



گاهی مادر تصمیم می‌گیرد برای این که زودتر به خانه برسند، از وسط پارک بگذرند. سارا تاب و سرسره بازی در پارک را خیلی دوست دارد؛ اما او می‌داند که مامان او را برای خرید کردن بیرون آورده است: نه برای پارک رفتن و بازی کردن. برای همین او نق نمی‌زند و نمی‌گوید: «مادر، بگذار بروم تاب و سرسره بازی کنم.» چون می‌داند که هر وقت مادر فرصت کند، او را برای بازی به پارک می‌برد. برای همین، دستش را به مادرش می‌دهد و بدون ناراحتی، از کنار تاب و سرسره می‌گذرد و همراه با مادرش از پارک بیرون می‌رود.

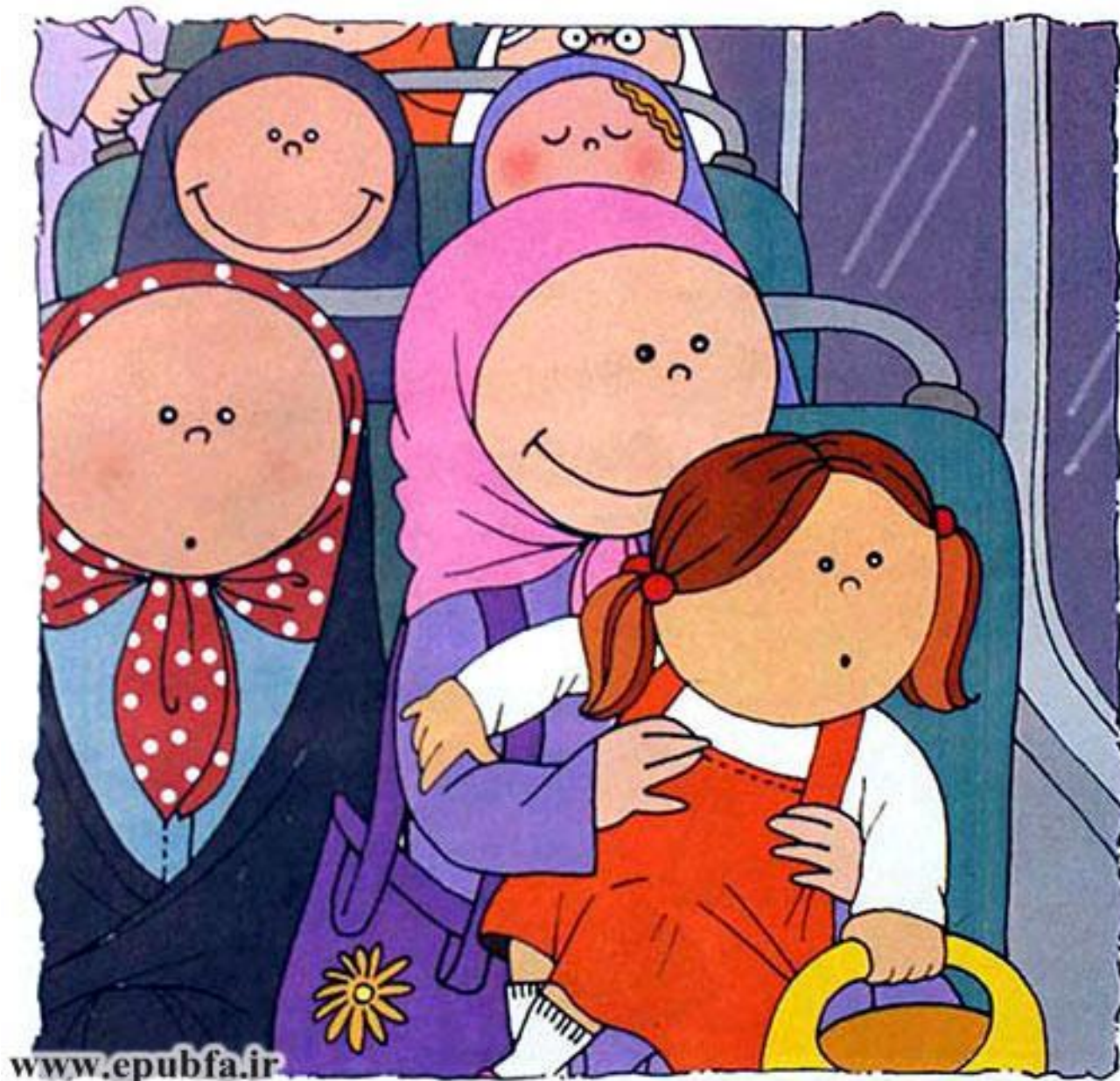


گاهی مادر چیزهای زیادی می‌خرد و سارا در آوردن بعضی از آن‌ها به او کمک می‌کند. چون می‌داند که اگر مادر بخواهد همه خریدها را به تنهایی بیاورد، خیلی خسته می‌شود. سارا از مادرش خواهش می‌کند تا بعضی از خریدها را که او می‌تواند بیاورد، به او بدهد. چون دوست دارد در حمل کردن خریدها به مادرش کمک کند و نگذارد مادر مهربانش خسته شود.



گاهی که سارا و مادر سوار اتوبوس می‌شوند و صندلی خالی در اتوبوس نیست. سارا نق نمی‌زند و نمی‌گوید: «من می‌خواهم روی صندلی بنشینم»

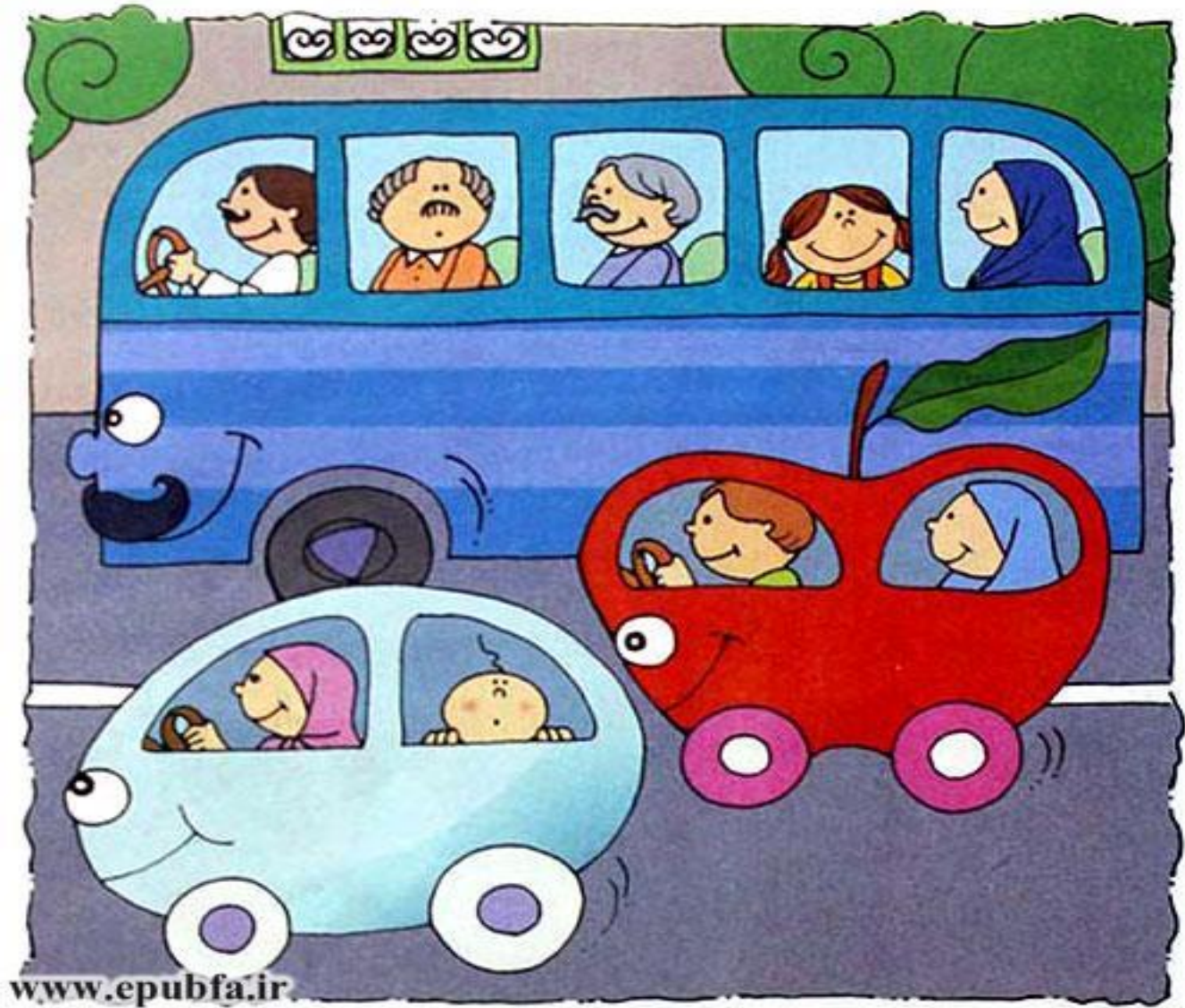
او صبر می‌کند تا هر وقت کسی پیاده شد، جای او بنشیند. وقتی سارا روی پای مادر می‌نشیند، مراقب است که کفشش به لباس خانمی که کنار آن‌ها نشسته است، نخورد و لباس آن خانم، خاکی و کثیف نشود. وقتی سارا در اتوبوس خوراکی می‌خورد، آشغال آن را در همان‌جا نمی‌اندازد و یا آن را از پنجره اتوبوس به بیرون پرت نمی‌کند. چون می‌داند که این کار خیلی زشت است و همه می‌گویند: «وای وای! چه دختر بی ادب و کثیفی!»



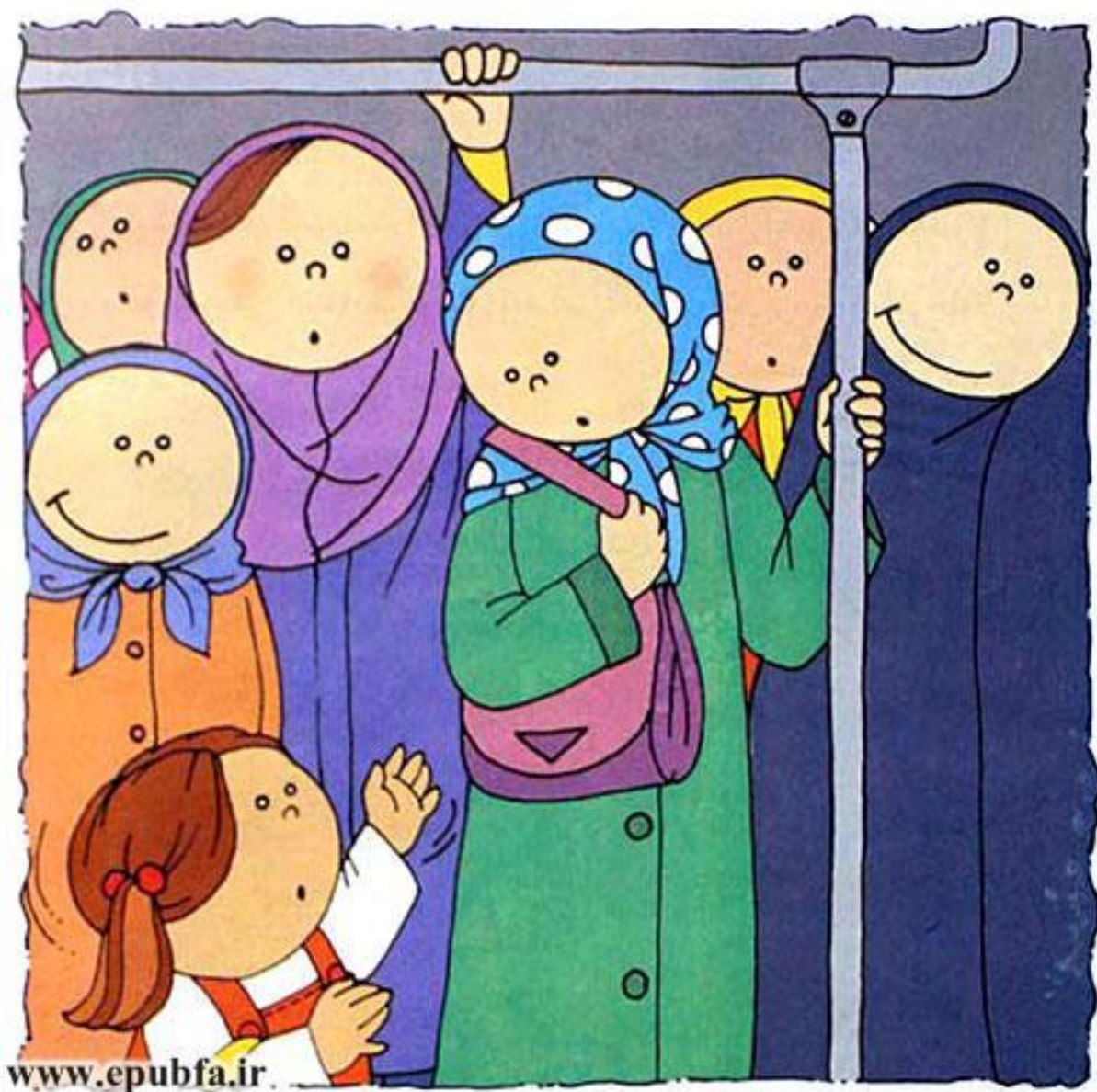
سارا آشغال خوراکی خود را توی دستش نگه می‌دارد و وقتی از اتوبوس پیاده شد، آن را توی سطل زباله می‌اندازد. سارا هیچ‌وقت در اتوبوس با صدای بلند صحبت نمی‌کند و سروصدا راه نمی‌اندازد. چون او می‌داند که این کار خیلی بد است. کسانی که در اتوبوس هستند، شاید خسته باشند و از سروصدای او ناراحت شوند. آن وقت با خودشان می‌گویند: «وای، وای! چه دختر شلوغ و پر حرفی!»



سارا خیلی آرام روی صندلی می‌نشیند و بیرون را تماشا می‌کند. او هیچ‌وقت دست یا سرش را هم از پنجره اتوبوس بیرون نمی‌کند. چون می‌داند که این کار، بسیار خطرناک است.



گاهی اتوبوس آن قدر شلوغ است که سارا و مادرش نمی‌توانند به راحتی از آن پیاده شوند. این طور وقت‌ها، سارا وقتی می‌خواهد همراه مادرش از اتوبوس پیاده شود، کسی را هل نمی‌دهد و داد و فریاد هم نمی‌کند. چون می‌داند که این کار، خیلی بد است و همه می‌گویند: «وای، وای! چه دختر بی ادبی!» سارا خیلی مؤدبانه به نفر جلویی خود می‌گوید: «لطفاً کمی بروید کنار، می‌خواهیم پیاده شویم!» این طوری، خانم‌ها به او و مادرش راه می‌دهند تا از اتوبوس پیاده شوند.



www.epubfa.ir

وقتی مامان و سارا خسته از خرید، به خانه برمی‌گردند، می‌نشینند و کمی استراحت می‌کنند. مادر به سارا میوه می‌دهد. او را نوازش می‌کند و می‌بوسد. بعد، سارا از مادر می‌پرسد: «مادر جان! آیا من دختر خوبی بودم؟»

مادر می‌گوید: «بله! تو دختر خیلی خوبی بودی. چون وقتی خوراکی و اسباب‌بازی دیدی، نق نزدی. گریه هم نکردی. اصلاً نگفتی: «این را برایم بخر! آن را برایم بخر!» آفرین دختر گلم!»



آیا وقتی تو هم از خرید با پدر و مادرت به خانه برمی‌گردی، آن‌ها از تو راضی هستند؟

پایان